

تاریخ اسلام و ایران

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا

سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۲، پیاپی ۷۷، تابستان ۱۳۸۸

ترکمن ها و بردگی ایرانیان در عصر قاجار (از آغاز تا انعقاد عهدنامه آخال)

غلامحسین زرگری نژاد^۱
نرگس علیپور^۲

چکیده

در طول سلطنت قاجارها، غارت و چپاول و در نتیجه اسارت تعداد زیادی از ایرانی ها بویژه ساکنان مناطق مرزی شمال شرقی به دست ترکمن ها، همواره برای ایرانیان مشکل ساز بود. اگرچه مزاحمت ها و تجاوزات ترکمنان در مناطق شمالی ایران بعد از انعقاد قرارداد آخال در سال ۱۲۹۹ق/۱۸۷۳م، تا حدی فروکش کرد، ولی خاتمه نیافت و در سال های بعد نیز تداوم پیدا کرد.

ترکمن ها با اسیران خود (غالباً شامل روستاییان مناطق همجوار، مسافران و زائران کاروان های زیارتی و سربازان و نیروهای نظامی ایرانی که در جنگ ها به دست ترکمن ها می افتادند) رفتار وحشیانه و سبانه ای داشتند که در منابع این دوره به ویژه سفرنامه ها به آن اشاره شده است.

۱. استاد گروه تاریخ دانشگاه تهران zargari@ut.ac.ir

۲. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تربیت مدرس nralipour2001@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۸۸/۴/۲۰

تاریخ دریافت: ۸۷/۱۲/۱۰

در این نوشتار، وضعیت اسرای ایرانی ترکمن‌ها و چگونگی اسارت آنها و سیاست دولت قاجار در مقابله با این مسأله، مورد نقد و بررسی شده است.

واژه های کلیدی: بردگان ایرانی، ترکمن‌ها، قاجار.

درآمد

ترکمن‌ها از ایلات آسیای میانه بودند و معیشتی مبتنی بر دامداری داشتند و همواره برای یافتن دو منبع حیاتی آب و مرتع در حال حرکت بودند. ترکمن‌های ایران بویژه یموت‌ها تا قبل از مرزبندی رسمی بین کشورهای روسیه و ایران، زمستان‌ها را در ترکمن‌صحرای ایران می‌گذراندند و در تابستان‌ها به ترکمنستان می‌رفتند. (وامبری، ۱۳۷۰: ۳۹۶) آنها در اواخر قرن نوزدهم به واسطه تقسیم بندی آسیا، در سرحدات روسیه و ایران و افغانستان ساکن شدند. (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۷)

در عصر قاجار مناطق مرزی شمال شرقی ایران عرصهٔ تاخت و تاز شدید ترکمن‌ها قرار می‌گرفت و از این رهگذر تعداد زیادی از ساکنان این مناطق که غالباً ایرانیان شیعه مذهب بودند به اسارت مهاجمان ترکمن درآمدند و به عنوان برده در بازارهای برده فروشی بخارا و خیوه به فروش می‌رسیدند. موضوع بردگان ایرانی در بند ترکمن‌ها و بررسی وضعیت آنها در عصر قاجار که به نظر چندان مورد عنایت محققان تاریخ واقع نشده، جای تأمل و دقت بیشتری دارد که در این تحقیق به گوشه‌ای از آن پرداخته می‌شود.

روش انجام این تحقیق تاریخی مبتنی بر گردآوری، توصیف، نقد و بررسی و تحلیل یافته‌ها بوده است.

چپو و ایلمان

ترکمنان که بنابر قدیمی‌ترین روایات، خود دارای وحدت و جامعه‌ای نبوده‌اند، نژادهای مختلف خود را «خلق» می‌نامیدند و این خلق‌ها (یا به اصطلاح ایلات) را چنین نامگذاری

می کردند: ۱. چاودور ۲. ارزاری ۳. آل علی ۴. قره ۵. سالور ۶. ساریق ۷. تکه ۸. گوکلان ۹. یموت. این ایلات یا همان خلق ها نیز به «طایفه» و طایفه نیز به «تیره» تقسیم می شد. (وامبری، ۱۳۷۰: ۳۸۴) ترکمن های ایران به دو قبیله عمده یموت و گوکلان منسوب می شدند. گوکلان ها صلحجوترین و متمدن ترین ایل ترکمن بودند که خود را تابع دولت ایران می دانستند. (همان، ۳۸۵) محل سکونت این قبیله در حوالی استرآباد واقع در گوشه جنوب شرقی دریای خزر بود. (شیل، ۱۳۶۲: ۱۶۷) ترکمانان یموت نیز در شمال «گوکلان» و دو طرف رود «اترک» و «گرگان رود» زندگی می کردند. ترکمانان تکه نیز در شرق «گوکلان» اسکان داشتند. قدرت این دو قبیله از گوکلان ها بیشتر بوده و اکثر تاخت و تازهای ترکمن ها از جانب این دو گروه به مناطق آباد و همجواری خود صورت می گرفت.

صحرائشینان ترکمن غالباً مردمانی بدون سرکده بودند که از دیگری نیز فرمان پذیری نداشتند. وامبری در این مورد می نویسد: «درمدت توقف نزد ترکمن ها حتی یک نفر را هم ندیدم که هوس فرماندهی داشته باشد یا حاضر باشد آمریت دیگری را قبول کند.» (وامبری، پیشین، ۳۹۴) این خصلت عجیب ناشی از تسلط و حتی اقتدار جابراانه قوه قهاری بر ترکمن ها بود که «دأب»^۱ یعنی آداب و رسوم و روایات نامیده می شد. طبق دستورات این قانون بی قاعده ولی ثابت و مطاع، ترکمن ها دست به عملی می زدند یا از آن پرهیز می کردند. (همان، ۹۵-۳۹۴)

زندگی ترکمنان بر پایه چادرنشینی بود و تنها بخش اندکی از اشتغال آنها را کشاورزی تشکیل می داد؛ زیرا بخش عظیمی از سرزمینشان را صحرای بی پایانی در بر می گرفت که دارای زمستانهای سخت و پر برف و تابستانهای داغ و طاقت فرسا بود. (همان) این مسأله منجر به عدم یکجانشینی و در نتیجه نداشتن زمین کافی و مناسب برای کشاورزی و حرفه ای برای کسب درآمد می شد؛ بنابراین بدیهی می نمود که این صحرائشینان برای و گذران زندگی خود به راهزنی و

۱. سنتهای موجود در ترکمن صحرا، قراردادهای اجتماعی بوده که در طی قرون حفظ شده و تا عصر حاضر تداوم یافته است و در اصطلاح ترکمنی به مجموعه آن «دأب» گفته می شود. لغت دأب اصلش عربی و ریشه اش «ادب» به معنای اخلاق و آداب است.

چپاول سایر اقوام مجاور روی آورند. تجاوزات ترکمن ها به اقوام دیگر که علاوه بر ایرانیان شیعه، هم کیشان سنی مسلک آنها در افغانستان، خیوه و بخارا را نیز شامل می شد، علی رغم منع احکام اسلامی، طبق قانون «دأب» جایز شمرده می شد و آزادانه و بارها رخ می داد. اینان حرص زیادی به چپاول و آدم دزدی داشتند، چنانکه گاهی ممکن بود پس از پذیرایی از مهمان خود، او را بگیرند و به صورت برده به دیگران بفروشد. (شیل، ۱۳۶۲: ۱۶۹)

حمله ترکمن ها به اقوام دیگر دو نوع بود: یکی را «الامان» و دیگری را «چپو» می گفتند. «الامان» یک یورش طبق نقشه و «چپو» یورش ناگهانی بود. هر دوی اینها نتایج مشابهی داشت. (وامبری، ۱۳۷۰: ۴۰۵) در این حملات آنها به چند دسته تقسیم می شدند و یک یا دو دفعه نه بیشتر به هدف مورد نظرشان ناگهان حمله می کردند و طبق ضرب المثل ملی خود که دو مرتبه امتحان کنید و دفعه سوم دهنه را برگردانید (ایکی دن ئوچه دن) عمل می کردند. (همان) موفقیت ترکمن ها در انجام عملیات برق آسا بیشتر مرهون اسب هایی بود که در اختیار داشتند به طوری که گفته می شد اسب های ترکمن پس از عملیات قادر بودند روزهای پی در پی و هر روز تا یکصد مایلی راه پیمائی نمایند. (شیل، همان، ۱۶۹)

به گفته وامبری تنها با یکجا نشین شدن ترکمانان ممکن بود که آنها از غارت و راهزنی دست بکشند. (وامبری، پیشین، ۳۸۵)

اسیران ایرانی

بهترین مقاصد برای حمله، روستاییان و ساکنان مناطق همجوار ترکمنان و زائران کاروان های زیارتی بودند. وامبری کم دلی نامعقول خود ایرانیان را موجب اصلی بدبختی آنها و اسارتشان به دست ترکمن ها می داند. به گفته وی کاروان های ایرانی طبق عادت به صورت گروه های بزرگی مجتمع می شدند و سربازان شمشیر کشیده با توپ پر که آماده آتش بود آنها را حفاظت می کردند و بیشتر وقت ها شمار سربازان قابل ملاحظه بود. (وامبری، ۱۳۷۲: ۲۸۹) هنری موزر "Henry Mozer" سیاح سوئسی عصر ناصری نیز در باره این موضوع می نویسد: «به

واسطه حملات مکرر ترکمن ها به کاروان های زیارتی غالباً همراه هر کاروان یک عراده توپخانه و یک گردان^۱ "bataillon" سرباز پیاده حرکت می کرد. (موزر، ۱۳۵۶: ۲۱۹)

به گفته وامبری از سبزواری تا عباس آباد که یکی از مهمترین چاپارخانه های کشور بود، ۴ منزلگاه خوفناک خراسان به نام های عباس آباد، میاندشت، میمه و شاهرود که در حاشیه دشت بزرگی در جهت استپ های ترکمنی کشیده می شد، قرار داشتند. به این منزلگاه ها بیشتر از همه تاخت و تاز می شد و ترکمنان به ندرت بدون غنایم فراوان برمی گشتند چرا که جاده اصلی خراسان از اینجا عبور می کرد و همیشه محل رفت و آمد کاروان های پرامتعه و زوار کاملاً تجهیز شده بود. (وامبری، همان) بنابراین از این راه سود سرشاری نصیب ترکمن ها می شد چنان که به قول هدایت «برای ترکمن هایی که نه زراعتی و نه فلاحتی که مایه آبادی ملک شود و تمام به دزدی و راهزنی به سر می بردند و همه از اسیر فروشی نان می خوردند، چه معامله ای بهتر از اینکه جمعی از زوار ایرانی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) همه ساله می آیند و سوار ترکمن کمین کرده و بعضی از آنها را اسیرنموده به خیوق می آورند، ۵۰ تا ۶۰ طلا به فروش می رسانند. (هدایت، ۱۳۵۶: ۷۲)

لیدی شیل به نقل از یکی از سران مهاجم ترکمن در مورد غارت کاروان ها می نویسد:

«معمولاً ترکمن ها در حالی که نیزه به دست گرفته و سر خود را روی گردن اسب خم کرده اند با سرعت هر چه تمام تر به قلب کاروان می زنند و پس از تاراج مسافران عده ای را اسیر کرده به صورت برده برای فروش به شهر های خیوه و بخارا می برند.» (شیل، همان، ۱۶۹)

حمله به روستاییان که غالباً در سپیده دم صورت می گرفت مانند تاراج کاروان های زیارتی، با کشته شدن مردان و زنان پیر و ناتوان و اسارت دیگران پایان می پذیرفت. (شیل، همان) هنری موزر بیان می کند که در گذشته بر این در هر مزرعه یک برج مخروطی شکل می ساختند که به محض رسیدن سواران ترکمن صاحب مزرعه در آن پناه می گرفت، ولی چون روستاییان رفته رفته از تاخت و تاز آنان آسوده شده اند، این برج ها هم خراب و چه بسا مفقودالثر شده است. (موزر،

۱. اصطلاح نظامی فرانسوی به معنی گردان یا گروهی سرباز

پیشین) روستاییان غالباً برای اسیر نشدن به دست ترکمن‌ها دست به هر کاری می‌زدند؛ از جمله خودسوزی و یا حملات ناموفق به ترکمن‌ها، ولی اکثراً ناموفق بود و گرفتار می‌شدند. (فریزر، ۱۳۶۴، ۴۱۵) فریر "Ferrier" از روستایی به نام عباس آباد در حوالی مشهد که ساکنان آن اصالتاً گرجی و مسیحی بودند، نام می‌برد که به طور مداوم مورد حمله ترکمن‌ها قرار می‌گرفتند و در هر حمله ای چند نفر از اهالی روستا دزدیده می‌شدند. به گفته او این روستا از جمله روستاهایی بود که شاه عباس کبیر برای حفظ امنیت نظامی جاده‌هایی که به مشهد ختم می‌شدند، ساخته بود. (Ferrier, 1976: 79-80)

سربازان و نیروهای نظامی دولت ایران که برای جنگ با ترکمن‌ها فرستاده می‌شدند گروه دیگری از اسرای ترکمن‌ها را تشکیل می‌دادند که غالباً در شیخون زدن‌های ناگهانی ترکمن‌ها به اردوگاه‌های ایرانی رفته می‌شدند. سواران الامان در اطراف اردو تاخت و تاز می‌کردند و حتی المقدور در بردن اسیر کوشش می‌کردند و به طوره‌های مختلف شب‌ها از کنار اردو سوار را می‌دزدیدند و می‌بردند. (روشنی زعفرانلو، ۱۳۵۶: ۱۰۳) در حادثه مرو (جنگ ترکمن) که ایرانیان با سپاه ۲۲ هزار نفری در مقابل سپاه ۵ هزار نفری ترکمن شکست خوردند، تعداد اسرای ایرانی به حدی زیاد بود که قیمت اسیر و برده در خیوه و بخارا به پایین‌ترین قیمت خود رسید. (وامبری، ۱۳۷۲: ۲۳۲)

رفتار با اسیران

ترکمانان معتقد بودند که رسوم و قوانین و عقاید مذهبی، اعمال وحشیانه آنها را تصدیق می‌کند. (وامبری، ۱۳۷۲: ۹۰) حملات ترکمن‌ها ترس و وحشت بزرگی برای ساکنان روستایی ایجاد می‌کرد و حتی در صورت داشتن اسلحه‌های یکسان، ایرانی‌ها همیشه بعد از ترکمن‌ها قرار می‌گرفتند. بخشی از این عدم شجاعت به ترس ایرانی‌ها از سرنوشتی که در صورت اسیر شدن در انتظار آنها بود، بر می‌گشت. (Ferrier, ibid: 81) ایرانی‌ها در مقابل این حملات تقریباً همیشه سر تسلیم فرود می‌آوردند؛ به طوری که یک نفر ترکمن به تنهایی در حمله به چندین نفر از

ایرانی ها، هیچ تردید به خود راه نمی داد و غالباً هم موفق به دستگیری آنها می شد. وامبری به قول یکی از این چادرنشین های ترکمن می نویسد:

«غالباً اتفاق می افتاد که این بردگان مو سیاه دچار وحشت بی اساس شده، اسلحه را به زمین می گذارند و از ما طناب می خواهند که دست یکدیگر را ببندند و اگر برای بستن دست آخرین فرد آنها نباشد، حتی محتاج به پیاده شدن از اسب هم نمی شویم.» (وامبری، ۱۳۷۰: ۴۰۶)

ترکمانان فرد اسیر را یا سوار می کردند (که در این صورت پاهایش را از زیر شکم مرکب به هم می بستند) و یا گاهی وی را در پیش خود می راندند و اگر این طریقه عملی نمی شد آن وقت وی را به دم اسب گره می زدند و چندین ساعت یا چند روز متوالی تا محل اطراق راه می بردند. (وامبری، همان، ۴۰۹) وامبری به نقل از یک دهقان ایرانی در بند ترکمن ها می نویسد:

«همینکه در موقع شیخون فردی به زور از میان خانواده اش ربوده می شود غالباً با بدنی مجروح او را به چنین جایی می آورند. فوراً لباس هایش را با چند تکه پاره ترکمنی که به زحمت قسمتی از بدنش را می پوشاند، عوض می کنند و پاهایش را در بخو^۱ می گذارند و در هر قدمی که بر می دارد میج های مجروحش احساس درد تازه ای می کند. در روزهای اول و بلکه هفته های اول اسارت او را سخت زیر نظر دارند و شب هنگام برای آنکه نتواند فرار کند، یک «قره بوقرا» (حلقه آهنین) به گردنش می بندند و آن را به میخ طویله ای متصل می سازند به طوری که کوچک ترین حرکت باعث بر هم خوردن زنجیر و تولید سر و صدا می گردد. این شکنجه ها هرگز پایان نمی یابد، مگر آنکه اقوام یا دوستان حاضر شوند فدیة لازم را پردازند و در غیر این صورت فوراً او را در همانجا به فروش می رسانند و یا به وسیله راهپیمایی اجباری او را به سمت خیوه یا بخارا حرکت می دهند.» (همان، ۸۹)

فریر "Ferrier" به نقل از یک اروپایی که در ۱۸۱۹م. از خیوه دیدن کرده، جزئیات و اطلاعات وحشتناکی در مورد رفتار ترکمانان با اسرای روس و ایرانی ارائه می کند. به گفته وی از میان اسیران (حدود ۳۰ هزار نفر) آنهایی که مسلمان نبودند و راضی به اسلام آوردن نمی شدند،

۱. [بُخ / بَخ / بَخُو / بَخُو] حلقه و زنجیری که دست و پای چهارپایان را بدان بندند. بخاو. (فرهنگ فارسی معین)

درواقع، از زندگی خود چشم می‌پوشیدند و با اعلام مرگ آنها توسط خیره ایها، به طرز وحشتناکی کشته می‌شدند، چرا که به عقیده آنها، نباید زمین به وسیله خون کثیف و ناپاک کافران آلوده می‌شد. بزرگ‌ترین شاهد مثال این سبیت ترکمن‌ها، قتل ژنرال بکوویچ "Bekovich" روسی توسط ازبک‌ها در سال ۱۷۱۷م. است که او را زنده زنده از زانو به بالا پوست‌کنند. (Ferrier, ibid) بریدن گوش‌ها، در آوردن چشم، زخمی کردن جایی از بدن اسرا که مرگ آور نباشد، از انواع شکنجه‌هایی بود که به آنان می‌دادند. (Ibid)

بدترین نوع شکنجه را در مورد بردگانی به کار می‌بردند که قصد فرار داشتند؛ در صورتی که اسیر فراری را دوباره به چنگ می‌آوردند، گوش‌های وی را با میخ، به درخانه صاحب برده، می‌چسبانند و وی را در معرض توهین‌های رهگذران قرار می‌دادند و سه روز به وی غذا نمی‌دادند که در نهایت منجر به مرگ اسیر بدبخت می‌شد. این در حالی بود که به واسطه قرار گرفتن خیره در میان استپ‌های وسیعی که آب در آن بسیار کمیاب بود، اکثر اسیرانی که موفق به فرار می‌شدند، می‌مردند؛ لذا به ندرت پیش می‌آمد که آنها به فکر فرار بیافتند. (Ibid, 82) جیمز موریه در مورد بیچارگی و استیصال بردگان ایرانی، می‌نویسد:

«این اسیرها اگر جوان باشند، آنها را برای نگه‌داری به داخل ایل می‌فرستند، ولی اگر پیر باشند یا کار و خدمتی از آنها ساخته نباشد، آنها را به قتل می‌رسانند و پوستشان را کنده، جلوی مدخل چادرهایشان می‌اندازند و معتقدند که هر قدر چنین پوستی بیشتر سوراخ سوراخ بشود، صاحب مقتولش زودتر به بهشت خواهد رفت.» (موریه، ۱۳۸۶: ۳۱۷)

هنری موزر "Henry Mozer" در مورد کشتن اسرا به دست ترکمنان می‌نویسد:

«رسم کشتن اسرا این بود که به سیخ کشیده می‌شدند به طوری که به مدت چند روز زنده بودند و نهایت صدمه و تعب بر آنها وارد می‌آمد.» (موزر، ۱۳۵۶: ۱۲۱)

البته این گزارشات غلوآمیز به نظر می‌رسد و باید به آنها به دیده تردید نگریست. چنانچه الکس بارنز "Alex Barnes" سفرنامه نویسنده انگلیسی عصر فتحعلی شاه بیان می‌کند که ترکمن‌ها از شکنجه‌ها و آسیب‌هایی که منجر به نقص عضو و در نتیجه کاهش قیمت اسرا می‌شد تا آنجا که می‌توانستند خودداری می‌کردند. (بارنز، ۱۳۶۶: ۱۸) وی داستان‌هایی را که در مورد قطع

عصب پا و گذرانیدن طناب از اطراف استخوان های کتف و شانه شایع بود، زیاد با واقعیت منطبق نمی دانست. (همان) به گفته و امبری «ایرانی که فهم و شعورش نسبت به سکنه آسیای میانه بی حد برتر بود غالباً به شرایط بردگی پشت پا زده به مدارج عالی مشاغل سیاسی راه پیدا می کرد. کمتر حاکم ایالتی پیدا می شود که به نحوی از انحا در بین زیردستان خود عده ای ایرانی که سابقاً برده او بوده ولی نسبت به او وفادار مانده اند، نداشته باشد. در بخارا آنها را برای مذاکره با فرنگی ها از همه کس صالح تر می دانند و معتقدند آنها هم مانند فرنگی ها دارای اثرات «صنایع شیطانی» که باعث برتری من غیر حق آنها شده است، می باشند.» (همان) هنری موزر "Henry Mozer" نیز می نویسد: «خوانین و رؤسا عشر اسرا را می خریدند و آنها را به توپچی گری مشغول می داشتند.» (موزر، ۱۳۵۶: ۱۲۱)

آزادکردن اسیران و خریدن آنها خیلی سخت بود و امکان فرار برای آنان وجود نداشت. (همان) اسرای جوان، غالباً زیر چهل سال، به عنوان برده فروخته می شدند و کسانی که مسن بودند و به درد کاری نمی خوردند یا کشته می شدند و یا از دو چشم کور می شدند. (وامبری، ۱۳۷۰: ۱۸۸-۱۸۹) خان ترکمن به کسانی که اسیر می گرفتند و یا سر دشمنانشان را می آوردند، خلعت می بخشید. این خلعت ها به چهار دسته طبقه بندی می شدند؛ به نام خلعت های «چهار سری» و «دوازده سری» و «بیست سری» و «چهل سری». ساده ترین خلعت به کسانی داده می شد که چهار سر دشمن را همراه آورده باشند. (همان، ۱۹۳) وامبری می نویسد:

«... هر سواری کیسه بزرگی به ترک خود بسته بود پر از سرهای بریده که در میدان جنگ به دست آورده بود. هر یک از سوارها چون نوبتش می رسید اسرای خود را به خان یا بیگی از اشخاص معتبر تسلیم می کرد. سپس سر کیسه را باز می کرد در حالی که دو گوشه پایینش را با دو دست می گرفت و سرهای بریده را جلوی پای مأمور محاسبات خالی می کرد. او هم تمام آن سرهای بریده ریش دار یا بی ریش را چنانکه گویی دارد سبب زمینی معامله می کند با نوک پا عقب می زد و شماره می کرد.» (همان)

با وجود این اگر اسیران وضع مساعدی داشتند با پرداخت فدیة می توانستند آزادی خود را به دست بیاورند و به سرزمین خود باز گردند. (شیل، پیشین، ۱۷۰؛ بارنز، پیشین، ۱۸۰) البته بسیار اتفاق

می افتد که در راه بازگشت مجدداً اسیر و برای همیشه برده می شدند و در اسارت و بردگی می مردند. اربابان جدید گاهی اندکی ترحم نسبت به اسیران نشان می دادند، به آنها مقدار بسیار کمی آب می دادند تا نیروی آنها را تحلیل داده از فرارشان جلوگیری کنند. (بارنز، همان)

ترکمن ها به هر خدعه و وسیله و شکنجه ای که می شد در صدد بودند بدانند کسان شخص اسیر تا به چه درجه قدرت و استطاعت دارند که اسیر را باز خرید نمایند. در صورتی که اسیران اقوامی نداشتند که فدیۀ آنها را پرداخت کنند، به بازار خیوه فرستاده می شدند. (وامبری، پیشین، ۱۰۹)

تعداد اسرا و بازارهای خرید و فروش آنها

به گفته هنری موزر "Henry Mozer" در خیوق دو هزار اسیر روسی و پانزده هزار اسیر ایرانی و تعداد زیادی اسیر در بخارا بود که همواره بر تعداد آنها افزوده می شد. (موزر، پیشین، ۱۲۱)

محمد علی خان غفور می نویسد در زمان سفارت به خوارزم ۱۲۵۶ق/۱۸۴۰م. حدود ۳۰ هزار نفر اسیر در خیوه به سر می بردند که در عراده کشی و زحمت رعیتی اشتغال داشتند. (محمد علی خان غفور، بی تا: ۲۳) فریر "Ferrier" نیز به همین تعداد اسیر در خیوه در سال ۱۸۱۲ م. اشاره می کند. اینها غالباً از اقوام مختلف بودند. محمد علی خان غفور از بلوچ هایی که توسط هزاره ها اسیر شده و در بخارا به فروش رسیده بودند در هنگام دیدار خود از خیوه یاد می کند. (همان، ۳۷) هدایت می نویسد که تعداد اسرای ایرانی زیاده از اهل خوارزم در آن ولایت می باشند. (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۱۵)

علاوه بر خیوه، بخش عمده ای از بردگان ایرانی در بخارا نیز به سر می بردند. ساکنان ایرانی بخارا قسمتی برده و قسمتی آزاد شده بودند که پس از پرداخت فدیۀ در خانان مستقر می گشتند. اینها هر چند از لحاظ مذهبی و اعتقادی تحت فشار بودند ولی در سایر امور چون تجارت و صنعت موفق بودند و چون زندگانی نسبت به ایران ارزان تر بود، سود بیشتری به دست می آوردند. (وامبری، پیشین، ۴۶۳)

بازارهای عمده خرید و فروش اسیران در تاشکن، خیوه و بخارا قرار داشت. (موزر، پیشین) در بخارا کاروانسرای مخصوص به تجارت برده وجود داشت. بنای آن مربع شکل و دارای سی حجره بود. حدود ۳۰ نفر تاجر عمده که خود یا دلال فروش بردگان یا مالک مستقیم آنها بودند، این داد و ستد را در دست داشتند. (همان، ۲۵۸) این تاجر به نخاس معروف بودند. لسان الملک اشاره می کند که در هنگام فتح سرخس به دستور نایب السلطنه نخاسان که حدود ۴۵۰ نفر بودند، جمع آوری شده و همگی به قتل رسیدند. (سپهر، ۱۳۷۷: ۴۸۳/۱)

در بخارا و خیوه انسان از ۳ تا ۶۰ سال آلت مبادله محسوب می شد مگر آنکه نقصی در خلقت داشته یا دارای عیبی می بودند که به علت آن معامله صورت نگیرد. بخارایی ها علاوه بر شیعیان ایرانی که به فتوای علمای ماوراءالنهر کافر و ملحد محسوب می شدند، عنداللزوم سنی ها را هم به وسیله انواع شکنجه برای حفظ صورت مذهب جبراً وادار به اقرار به تشیع کرده، به اسارت در می آوردند. (وامبری، پیشین، ۲۵۹؛ شیل، پیشین، ۱۶۹) تنها جهود بودند که «ناقابل» اعلام شدند یعنی لیاقت بردگی را ندارند. (وامبری، همان) در این بازار اسیر اگر مرد می بود وی را در حضور همه به معرض امتحان و نمایش در می آوردند و معایب پنهانی او را به لحاظ اینکه مبادا به درد خدمت نخورد، تضمین می کردند و فروشنده موظف بود هیچ یک از نواقص بدنی و اخلاقی او را که ممکن بود با یک نظر دیده نشود پنهان نکند. (همان) به گفته هدایت اینها که اهالی ایران را کافر و واجب القتل می دانستند، رافضی و پلید می خواندند، زنان شیعی را سر مه کشیده، گیسوان بافته، گشاده روی و مکشوف العوره به مشتری می نمایاندند. (هدایت، پیشین، ۸۷)

ترکمن ها اسرای خود را در بازارهای برده فروشی به قیمت های گزافی می فروختند. (موزر، پیشین، ۱۲۱) هدایت در باب قیمت اسرا در زمان سفارتش به خیوه (۱۲۶۷ق) می نویسد: «در بازارهای برده فروشی خیوه اسرا به قیمت ۵۰ تا ۶۰ طلا فروخته می شوند و این برای ترکمانانی که نه زراعتی دارند و نه فلاحتی که مایه آبادی ملک شود، راه درآمد بسیار خوبی است. غالباً همه آنها از راه اسیر فروشی نان می خورند.» (هدایت، پیشین، ۷۲) به گفته هنری موزر قیمت اسرای روسی دو برابر قیمت اسرای ایرانی بود. به طوریکه اسیر ایرانی مرد از ۲۰ تا ۵۰ تیلای و اسیر روس ۱۰۰ تیلای فروخته می شد. به گفته وی زن های ایرانی اگر وجیه و جوان بودند به قیمت

گزارف فروخته می شدند. (موزر، پیشین) محمد علی خان غفور نیز قیمت اسیر ایرانی را در زمان سفارتش به خیوه (۱۲۵۷ق.) را ۳۰ تا ۴۰ زر مسکوک بیان می کند. (محمد علی خان غفور، بی تا: ۲۳)

بعد از جنگ ترکمن و شکست نیروهای ایرانی (۱۲۷۶ق.)، قیمت اسیر و برده در آسیای میانه پایین آمد و حتی ارزان تر از زمان یک نسل پیش شد. (سایکس، ۱۳۶۳: ۵۱۵) به طوری که به گفته وامبری یک برده کاملاً سالم را با سه تا چهار تیل (۴۰ تا ۵۰ فرانک) می شد خرید در حالی که قبل از آن این قیمت حدود چهل تا پنجاه تیل (۵۰۰ تا ۸۰۰ فرانک) بود. (وامبری، ۱۳۷۰: ۲۶۰)

سیاست دولت قاجار در برابر حملات ترکمن‌ها

فضای آکنده از هرج و مرج و اغتشاش ایجاد شده پس از مرگ نادر شاه دست ترکمانان را در غارت خراسان و مناطق همجوارش بازتر کرد و حکومت تازه استقرار یافته زندیه نیز نتوانست امنیت و آرامش را در این مناطق ایجاد کند. پس از مرگ کریم خان زند در سال ۱۱۹۴ق علاوه بر جنگ‌های طولانی بر سر به دست آوردن قدرت میان مدعیان جانشینی از یک طرف و قاجارها از طرف دیگر، سران قبایل و حکام محلی به منازعه با یکدیگر و دست اندازی به مناطق همجوار خود مشغول شدند. از جمله این سران می توان به امیر معصوم (بیگ خان)، خان بخارا اشاره کرد که برای احیای روش تاراج ترکمانان که در این زمان به دلیل حضور قدرتمند شیعیان در شهرهای مرزی سرخس و مرو به تدریج رو به فراموشی بود، اقدام به نابود کردن مرزها و تصرف این شهرها کرد. وی موفق شد مرو را تصرف کند و مردمان آن را به اسیری بگیرد. پس از این حمله ازبکان، مرو تبدیل به شهری کاملاً ویرانه شد. (وامبری، ۱۳۸۰: ۳۸۴) وامبری که پس از هجوم ترکمانان ساریک در سال ۱۲۰۵ ق از مرو دیدن کرده، می نویسد: «در اینجا (مرو) که روزی مهد فرهنگ ایرانی بوده جز ناله اسیران ایرانی و صدای زنجیر دست و پای آنها آوایی شنیده نمی شد. بندیان تیره بختی که چشم به شهرهای ویران خود دوخته بودند.» (همان) به دنبال این تجاوزات، آقا محمد خان قاجار پس از تثبیت اوضاع فارس و آذربایجان، در سال ۱۲۱۲ ق روانه خراسان شد. او ابتدا بر آن شد تا از راه مذاکرات سیاسی، خان ازبک را مجبور به بازگرداندن اسرای ایرانی

کند. پاسخ امیر معصوم بسیار تند بود و بنا به گفته لسان الملک هیچ کدام از ۸ هزار اسیر ایرانی دربند را رها نکرد. (همان، ۳۵۱) بنابراین شاه قاجار پس از آرام کردن اوضاع خراسان و سرکوب شورشیان در صدد دفع ترکمانان برآمد و شکست سختی بر آنها وارد کرد و عده کثیری از آنان در این جنگ کشته و اسیر شدند. این غارت و کشتار منجر به تجدید خصومتی آشتی ناپذیر میان ترکمن ها و خاندان قاجار شد. لذا در تمام مدت سلطنت قاجارها، ترکمن ها از هر فرصتی برای غارت و تاخت و تاز و اسارت زنان و کودکان و غارت کاروان ها و زائران در خراسان و مازندران استفاده می کردند.

در سراسر دوره فتحعلی شاه نیز کشمکش ها و جنگ های متعددی میان دولت ایران و ترکمن ها صورت گرفت و نتیجه آن به بردگی کشیده شدن تعداد زیادی از ایرانیان به دست ترکمن ها بود. در سال ۱۲۱۷ق. فتحعلی شاه سپاهی برای دفع ترکمن های متجاوز فرستاد. (سپهر، همان، ۱۲۰/۱) چنانکه بالمشکر کشتی حسین خان قاجار قزوینی، سردار نظامی خراسان، برای دفع ترکمن ها و شکست آنها، بسیاری از ایرانیان دربند ترکمن ها آزاد شدند. (همان، ۱۳۵)

در ۱۲۲۸ق. سراسر مشهد، نیشابور، ترشیز و طبرستان تحت سلطه حکومت ایران، قسمت جنوبی آن شامل هرات، تحت کنترل یموت ها، پتن ها و افغان ها و قسمت شرقی این منطقه تحت نفوذ تاتارهای ازبک و ترکمن ها بود. ساکنان این مناطق دائماً در معرض حمله و تهاجم و در نتیجه به اسارت رفتن بودند. (Kinneir, 1973, 170) در اواخر قرن ۱۹م. دامنه چپاول ترکمن ها حتی تا قم، کاشان، لنگرود و ناصرآباد کشیده شد به طوری که روستاهای ویرانه حومه قم از این حملات ناپدید شده بودند. (موریه، ۳۱۶/۱) افزایش تقاضا برای بردگان ایرانی در خیوه و بخارا، ترکمن ها را برای آدم ربایی بیشتر تحریک می کرد. (Eastwick, 1976, 1/251)

افزایش آدم ربایی و تهاجمات ترکمن ها در شمال خراسان، در کنار فشار دولت روسیه به منظور برقراری آرامش و امنیت در مرزهای خود، بهانه کافی برای لشکرکشی و تدارک جنگ علیه ترکمانان مناطق سرحدی را به دولت ایران داد. لذا در سال ۱۲۴۷ق عباس میرزا نایب السلطنه به خراسان لشکر کشید. عباس میرزا، خان خیوه را تهدید کرد که در صورت عدم پس فرستادن اسرای ایرانی، آماده جنگ شود. (سپهر، همان، ۳۵۸/۱) فریزر "Fraser" سرکوب و گوشمالی

ترکمن‌ها و ازبک‌ها که هنوز دست به آدم‌ربایی می‌زدند تا حدی که شمال خراسان را از مردم تهی کرده و شیعه ایرانی را به اسارت نزد ارباب‌های سنی می‌بردند، تصرف خيوه مرکز خرید و فروش اسرای ایرانی و منسوخ کردن تجارت بردگان ایرانی را از اهداف اصلی عباس میرزا در پیشروی به سمت خراسان بر می‌شمارد. (فریزر، پیشین، ۱۲۹)

در سال ۱۲۴۸ ق. عباس میرزا به سرخس حمله کرد که به گفتهٔ لسان‌الملک «نشین ترکمانان سالور بود. اینان هر چند مقام خود را بالاتر از آن می‌دانستند که به قتل و اُسر بپردازند ولی ترکمانان تکه و ساروق اسب و سلاح را از آنان عاریت گرفته به غارت و آدم‌زدی مجتازان و مردم شیعه می‌پرداختند و هر چه به دست می‌آوردند به طور نصف نصف بین خود و ترکمانان سالور تقسیم می‌کردند.» (سپهر، همان، ۴۸۳/۱) عباس میرزا پس از تصرف سرخس فرمان نهب و غارت شهر را داد. در این جنگ سه هزار خانوار سالور به اسارت در آمدند. لسان‌الملک می‌نویسد:

«بفرمود تا قلعهٔ سرخس را خاک پست کردند و ۴۵۰ تن از قبایل ترکمان که به اسم تجارت در سرخس جای داشتند و ایشان نخاس بودند که اسیران شیعی را در سرخس خریده و می‌بردند در خیوق و دیگر بلدان ترکمان می‌فروختند، نایب السلطنه بفرمود تا ایشان را حاضر کردند و اسیران شیعه را که در سرخس گرفتار بودند نیز انجمن کرد و تیغ بدیشان داد تا جمیع این برده فروشان را پاره پاره ساختند.» (همان، ۴۶۰-۴۵۹)

با وجود پیروزی ایرانی‌ها و سرکوب ترکمن‌ها، نتایج این جنگ چندان با ارزش نبود و اوضاع این منطقه آشفته‌تر شد. فریزر "Fraser" در مورد اوضاع خراسان پس از جنگ‌های عباس میرزا می‌نویسد:

«عباس میرزا تمام قلاع و استحکامات را به ضرب توپ و تفنگ گرفته است ولی خراسان در اثر غارت سپاه و قحطی و بیماری، امروز بیابانی بیش نیست.» (فریزر، همان، ۳۰۱) به گفتهٔ وی از سه هزار اسیر سرخس تنها سیصد کودک و زن در کوچه‌های مشهد در حال جان‌کندن بودند. (همان، ۳۱۱)

در سال ۱۲۴۹ق. الله قلی خان توره، حاکم خوارزم درخواست آزادی ۵ هزار اسیر ترکمن را از ولیعهد کرد و طی نامه ای به عباس میرزا متعهد شد که در صورت آزادی اسرا شیعیان و مُجتازان از غارت و اُسر ترکمانان در امان خواهند بود و ۵ هزار زر مسکوک را پیش کش کارداران دولت ایران کرد. (سپهر، همان، ۴۹۵/۱) نایب السلطنه با گذاردن شرایطی پیشنهاد وی را پذیرفت. لسان الملک شرایط این عهد نامه را بدین شرح می نویسد:

«**اول:** آنکه قبایل سالور هرگز در اراضی خراسان دست به اُسر و نهب و غارت نگشایند. **دوم:** آنکه در حدود و شوارع، دیده بانان بگمارند تا اگر از قبایل ساروق و دیگر طوایف برای غارت جمع شوند دافع و مانع آیند. **سوم:** آنکه اگر مغافضه ترکمانان در خراسان اسیر بگیرند یا حالی برند بر ذمت ایشان است که استرداد کنند. **چهارم:** آنکه بارگانان ایران را از آق دربند تا کنار جیحون حافظ و حارس باشند و اگر به ایشان زیان برسد، از خویشتن جبران کنند. **پنجم:** تجاری که اسیران را بیع و شری کنند در اراضی خود نگذارند و خود نیز نخرند و نفروشدند. **ششم:** آنکه اگر فرماندار خراسان را تجهیز لشکر واجب افتد، ایشان نیز فرمان پذیر باشد و حاضر رکاب شوند.» (همان، ۴۹۶)

با مرگ ناگهانی عباس میرزا در سال ۱۲۴۹ق. و سپس فتحعلیشاه در ۱۲۵۰ق. اوضاع خراسان باردیگر متشنج و دستخوش اغتشاش و شورش شد. در ۱۲۵۲ق. محمد شاه به جانب شرق لشکر کشید و اولین اقدام وی بر ضد ترکمن ها بود. البته هدف اصلی محمدشاه تنبیه کامران میرزا و تصرف هرات بود. محمد شاه با وجود محاصره ۹ ماهه به دلیل استحکام قلعه هرات و مقاومت شدید اهالی آنجا کاری از پیش نبرد و کامران میرزا دیناری بابت خراج پرداخت و هیچ کدام از اسیران اتباع پادشاه قاجار را بازنگرداند. ترکمن ها نیز دستشان باز ماند که به راهزنی خود در خراسان ادامه دهند و برای خرید اسرای شیعه آنها، بازارهای هرات آزاد بود. (گران و واتسن، ۱۳۴۸: ۲۷۷) لسان الملک اشاره می کند که ۱۰ هزار ایرانی در این زمان به دست افغان ها اسیر شده بودند. محمد شاه در این مورد منشوری خطاب به رجال و سرداران خود اظهار می دارد که:

«... بدانید از وقتی که به حکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مرور به خراسان آمدم نیت همین بود که در خراسان امنیت شود و اسیر فروشی موقوف و ولایت امن گردد تا در آن سفر پیش

من مأمور شدم به تنبیه هرات، قضیه نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد برگشتیم و شرط محکم کامران میرزا کرد که دیگر از هراتی دزدی و هرزگی نشود. دو ماه طول نکشید تا نقض عهد کردند، متصل چپاول نمودند و اسیرها بردند و من خود را در پیش خدا مقصر می دانستم چرا که از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود و ما تکاهل می کردیم، زحمت را به خود گوارا نمی ساختیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمی شدیم و گرنه نه خدا و نه پیغمبر نه مردم هیچ کدام به من بحث نمی کردند و خود در پیش خود خجل بودم و مانعی هم به نظر نمی رسید. ... مردم ایران تصور نمایند که من از سفر و جنگ خسته شده ام یا نیتی که در پس گرفتن اسرا داشتیم تغییر دادم، هرگز به خدا قسم. اسیرهای ما خاطر جمع باشند که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد و به فضل خدا همه اسرا را پس خواهم گرفت.» (سپهر، پیشین: ۷۲۷/۱)

بین سال‌های ۱۲۵۷-۱۲۵۵ق به جهت ایجاد روابط دوستانه و جلوگیری از شرارت ازبکان در سرحدات شمال شرقی و آزاد سازی اسرای ایرانی، سفیرانی از دربار ایران به نزد خانات خیوه فرستاده شدند. (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۵۱۱) در سال ۱۲۵۷ق، به دنبال اسارت جمعی از زوار مشهد به دست ترکمانان سرخس که محمد ولی خان بن فتحعلیشاه قاجار نیز در بین آنها بود، محمد علی خان غفور از تهران مأمور به سفارت خوارزم و آزادی اسرا شد. (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۴: ۶۶۶/۱) به گفته اعتضادالسلطنه قریب به ۶ هزار نفر از زوار که عازم مشهد بودند دچار هجوم ازبکان شده و عده ای از آنها به اسارت کشیده عازم مرو شدند. در بین راه محمد ولی خان برادرزاده آصف الدوله با تدارک لشکری موفق به آزادی بیشتر اسیران به غیر از محمد ولی خان که به مرو فرستاده شده بود، می شود. بنابراین محمد شاه برای آزادی محمد ولی خان و سایر اسرای ایرانی در بند، محمد ولی خان غفور را به نزد الله قلی خان توره والی خوارزم می فرستد. (اعتضادالسلطنه، همان: ۵۲۴-۵۲۵) محمد علی خان غفور شرح سفارتش به خوارزم را به صورت یک سفرنامه تحت عنوان روزنامه سفر خوارزم به تحریر درآورد. وی به همراه تامسون و ویلیام تیلور "William Taylor Thomson" رایزن امور مالی سفارت انگلیس در تهران و بیگه وردی فرستاده خان خیوه و یک نفر نماینده وزیر مختار روسیه برحسب حکم محمد شاه مبنی بر آزادی اسرای ایرانی و قدغن کردن تاخت و تاز و اسیر فروشی ترکمانان به سفارت خوارزم روانه شد. به گفته او

در این زمان حدود ۳۰ هزار اسیر در خوارزم بودند. (محمد علی خان غفور، پیشین: ۴) محمد علی خان غفور تقریباً مدت یک سال در دربار خان خیوه ماند و پس از چندین جلسه نهایتاً بدون نتیجه بازگشت. الله قلی خان پس از مدتی محمد ولی خان را با اعزاز فراوان به تهران فرستاد و از خطر لشکرکشی به خوارزم آسوده شد. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۳/۱۶۵۷)

با انتصاب امیر کبیر در مقام صدارت عظمی و اقدامات اصلاح طلبانه عمومی و سیاست خارجی او (روش موازنه منفی « روی خوش نشان ندادن به هیچ کدام از دول اروپایی چون روس و انگلیس») وضعیت و شرایط سیاسی ایران بویژه در مناطق مرزی دستخوش تغییرات شد. امیر برای تحکیم مرزها و افزایش وسعت آن بویژه در مناطق مرزی شمال شرقی و شرق از جمله ماوراءالنهر اقدامات دیپلماسی و اصلاحی انجام داد. سفارت رضا قلی خان هدایت به منطقه خوارزم از جمله یکی از این اقدامات است. هدایت شرح سفارتش را در کتابی با عنوان «سفارت نامه خوارزم» نوشت. هدف اصلی این سفارت نیز همانطور که در سفارت نامه خوارزم آمده آزادسازی اسرای ایرانی بود. امیر از سفیر خود، رضا قلی خان هدایت توقعات ویژه ای داشت که از مضمون فرمان متن سفارت رضا قلی خان بخوبی مشهود است.

در متن فرمان چنین آمده که برای حفظ نفوس مسلمین و اطلاق اسرای آنها به هر طور که اقتضا نمایند بکنند و به مقام چاره جویی برآیند. اقدام مقتضی همان لشکرکشی به ماوراءالنهر بویژه خیوه بوده لذا شناسائی مناطق جغرافیایی با ذکر فاصله شهرها و شناسائی ایلات امری ضروری بود که امیر بر آن تأکید کرده بود. هدایت نیز این هدف را در سفارتش دنبال می کند و حتی با اسیران گفتگو کرده بود تا اگر امیر بخواهد به خوارزم سپاهی بفرستد. وی بارها تأکید می کند می توان به این افراد اعتماد کرد. چنانکه در سفرنامه اش می نویسد:

«اگر ایرانیان از طرف ایران قوتی ببینند بر آنها خروج نمایند و اگر مقابله اتفاق افتاد توپچیان ایرانی توپ بر سپاه ازبک ببندند و با این بنده شرمنده قرار دادند که اگر از جانب حضرت پادشاه ایران سپاهی با خان آن ولایت برابر شود به دولت ایران خدمت کنند و سپاه ازبک را بر هم زنند.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۱۵) اطلاعاتی که هدایت در «سفارت نامه خوارزم» در باره با اسرای ایرانی در خیوه و وضعیت و حتی تعداد آنها می دهد بسیار گرانبهاست. به گفته وی اسیران از قومیت های

مختلف بیات، زرنندی، افشار، فراهانی، عراقی، قراگوزلو، تبریزی و بلوچ بودند که مدت اسارتشان از ۳ تا ۵۰ سال تفاوت داشت. (همان، ۵۶-۵۴) هدایت به نقل از خان خویه بیان می‌کند که برخی از ایرانی‌ها خود در فروش برده ایرانی به ترکمانان دست داشتند. (همان، ۷۱) وی اشاره می‌کند که اسیر گرفتن ایرانیان شیعی مذهب به فتوای علمای ماوراءالنهر جایز شمرده می‌شد چرا که از نظر آنها شیعیان به واسطه سب و لعن اکابر صحابه، رافضی و کافر محسوب شده، لذا اخذ اموال و نهب و اسیر آنها جایز تلقی می‌شد. (همان، ۶۶) وامبری و هنری موزر نیز به این امر اشاره کرده‌اند. (وامبری، ۱۳۷۰: ۲۵۹) موزر می‌نویسد: «ترکمانان جنگ کردن با مسلمانان شیعه را ثواب عظیمی می‌پنداشتند و اسرای آنها را مانند عیسویان می‌فروختند.» (موزر، ۱۳۵۶: ۱۲۱)

علی‌رغم تلاش‌های هدایت، محمد امین ازبک خان راضی به آزادی اسرای ایرانی نشد و پس از چندین بار ملاقات با خان ازبک و آگاهی از تصمیم او درباره تسخیر مرو و سرخس و حمله به مشهد، به تهران بازگشت. آگاهی از این موضوع، سلطان مراد میرزا حسام السلطنه، حکمران مشهد را بار دیگر بر آن داشت تا برای سرکوبی این قوم سرکش به سرخس حمله کند. وی محمد امین خان ازبک را شکست داد. اما همچنان تاخت و تاز ترکمانان مدت سه سال ادامه پیدا کرد. به گفته اعتمادالسلطنه «به واسطه بی‌اعتنایی امنای دولت ایران، تمرد از خدمت برای محمد امین خان سهل افتاد. پس از چندی به خیال تصرف مرو که رعیت مخصوص ایران است افتاد و هر دو یا سه سال یک مرتبه به مرو آمده به اسم زکات چیزی می‌گرفت.» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۶۹/۳) در سال ۱۲۷۳ق. حسام السلطنه، محمد حسن خان ازبک را که برای تسخیر مرو لشکر کشیده بود، شکست داد و او را به همراه ۳۲ نفر از فرزندان و زنان و نزدیکان کشت. در این جنگ دویست و هفتاد نفر از صاحب منصبان خان خویه کشته شدند. (همان، ۱۷۷۰)

سه سال بعد از این واقعه و با مرگ حسام السلطنه و جانشینی فرزندش حمزه میرزا، سپاه ایران بر سر تصرف مرو، مجدداً آماده جنگ با ترکمانان شد. در این جنگ سواره نظام ترکمن به سپاه ایران حمله شدیدی نمود و توپخانه ایرانیان را تصرف کرد. این جنگ به جنگ ترکمن شهرت یافت. پس از این شکست، برای اعاده حیثیت از دست رفته ایران هیچ‌گونه کوششی به عمل نیامد

و فقط در اثر حمله ای که از سرخس، دژ مرزی ایران به ترکمنان شد تعدادی از توپ هایی که به دست ترکمنان افتاده بود، مسترد گردید. (سایکس، ۱۳۶۳: ۵۱۵)

حادثه مرو (جنگ ترکمن) یکی از ناگوارترین وقایع دوره قاجار است که متأسفانه منابع این دوره اشاره مختصری به آن کرده اند. تنها منبع موثق دست اولی که در مورد این جنگ به دست آمده کتابچه ای دارای ۱۱۸ صفحه است که در همان زمان لشگرکشی ایران به مرو به قلم شخصی به نام محمد علی الحسینی که مأموریت همراهی اردو و نگارش شرح وقایع را داشته، نوشته شده است. تمام این کتابچه مرتباً و بتدریج در مجله خواندنی ها در مقاله ای با نام «دردناکترین واقعه تاریخ ایران به دوران حکومت قاجارها» چاپ شده است. (جمال زاده، ۱۳۵۷: ۱۲۱) در این جنگ تعداد زیادی از ایرانیان به اسارت گرفته شدند. چنانکه به نقلی حدود ۱۰ هزار نفر از ایرانیان در این جنگ اسیر شدند. (وامبری، ۱۳۷۲: ۲۳۲)

ناصرالدین شاه در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۷۷ق. (با صحنه خود و مهر دبیرالملک در پشت منشور) دستوری درباره بازخرید اسرایی که به دست ترکمن ها افتاده بودند صادر نمود. از آنجا که باز خرید اسیران هم از لحاظ حیثیتی و هم مالی برای دولت ایران گران تمام می شد، امر شد آزادی آنان به صورت مخفیانه و به صورت شخصی، توسط تجار معمولی صورت گیرد. (جمال زاده، همان، ۱۴۱)

در سال های بعد از این حادثه و به دنبال منع روس ها از تجارت برده در ممالک تحت حمایتشان، این سوداگری نفرت آور هرچند کاملاً متوقف نشد ولی کاهش فراوان یافت، چنانکه وامبری در هنگام دیدار خود از بخارا در سال ۱۲۸۸ق. از این پیشامد اظهار خرسندی می کند. (وامبری، ۱۳۷۲: ۲۳۲) با این وجود به دلیل ضعف و ناتوانی دولت مرکزی ایران در توقف غائله ترکمنان و همچنین دخالت و ممانعت روس ها در ایجاد روابط دوستانه قاجارها با سران ترکمن، تجاوزات این چادرنشینان در مناطق مرزی شمال شرقی به صورت پراکنده ادامه یافت. چنانکه در پی تجاوزات ترکمن های آخال روسیه به مرزهای ایران در سال ۱۲۹۷ق. ناصرالدین شاه طی یادداشتی به میرزا حسین خان سپهسالار، دستور کیفر و تنبیه آنان را صادر کرد و خطاب به وی نوشت:

« ... اولاً تلگراف سختی به خراسان بکنید که اگر غفلت از طرف دره گز شده است، تنبیه و سیاست کاملی لازم دارند، اگر از قوچانی غفلت و مسامحه شده است، تنبیه سخت کامل لازم دارند... ثانیاً باید حکماً تلافی این عمل را از دره جزی و قوچانی بخواهید که تمام این اسرا و اموال را پس بگیرند و تلافی نمایند خیلی زود... » (صفائی، ۱۳۵۵: ۱۶)

کاهش روزافزون نفوذ ایران در ماوراءالنهر و ترکستان که از طرفی مانع از دفع اسارت و غارت ساکنان شهرها و روستاییان بی پناه توسط ترکمنان شده بود، نتیجه اسفناک و ناگوارتری نیز در پی داشت و آن دست اندازی و تصرف این مناطق به دست روس ها بود. چنگ اندازی روسیه به این نواحی با فتح خیوه در سال ۱۲۹۰ق. آغاز شد و در سال های بعد ادامه یافت تا اینکه ژنرال اسکوبلف "skobelev" در ۱۲۹۸ق. / ۱۸۸۰م. به سرزمین "ترکمنان تکه" حمله برد و آخرین پایگاه آنان یعنی "گوگ تپه" را به تصرف خود درآورد. بدین ترتیب سرزمین ترکمن ها با بقیه نواحی اشغال شده به وسیله روس ها در کنار مرزهای شمال خراسان از دریای خزر تا رود تجن به عنوان ایالت ماورای بحر خزر، جزء امپراتوری روسیه شد. (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۷-۵۱۶) روس ها با خشونت زیادی تکه ها را سرکوب کردند تا به چنگ و گریز و جنگ های نامنظم ترکمنان که برای آنان نیز زحمت فراوانی فراهم آورده بود، پایان دهند. دولت ایران هم از اینکه این ترکنازی ها و تجاوزات به این گونه خاتمه یابد، اظهار خرسندی نمود، اما این خوشحالی دیری نپایید چراکه ایرانی ها در ازای آن می بایست بهای بسیار سنگینی پرداخت می کردند و آن از دست دادن تمامی مناطق مرزی در شمال شرقی خراسان بود. حدود و خطوط مرزی جدید در این مناطق، در عهدنامه موسوم به "آخال" منعقد میان ایران و روسیه در تاریخ ۲۶ محرم ۱۲۹۹ تنظیم شد. طبق این معاهده تسلط روسیه بر سراسر مرزهای از دست رفته شمال شرقی خراسان به رسمیت شناخته شد و دولت ایران از حقوق خود در آن طرف رود اترک صرف نظر کرد. (بیانی، ۱۳۷۵: ۱۱۵)

تاخت و تاز ترکمن ها در مناطق شمالی ایران در سراسر دوره حکومت قاجارها تداوم داشت. انعقاد عهدنامه ننگین آخال در سال ۱۲۹۹ و انضمام سرزمین ترکمن ها در مرزهای شمال خراسان تا رود تجن به مثابه ایالت ماورای دریای خزر به روسیه تزاری، نیز اگرچه تا حدی از تجاوزات آنها

به مناطق مرزی ایران کاست ولی به آن خاتمه نداد و روس ها که خود را پرچم دار مبارزه با برده داری در مناطق تحت حمایتشان بر می شماردند، از آنجا که منافع بیشتری در خاک ایران در نظر داشتند، تجارت برده را در خیوه و بخارا به طور قاطعانه قطع نکردند تا همچنان نا امنی در مناطق شمالی ایران ادامه یابد.

غارت و تجاوزات ترکمنان در شمال ایران، خسارات و صدمات جبران ناپذیری از خود به جا گذاشت. تعداد زیادی از ایرانیان طی این تهاجمات، اسیر، کشته و زخمی شدند که در نتیجه آن رکود و انحطاط شدیدی در تجارت و کشاورزی این مناطق ایجاد شد. سیاست ها و برخوردهای نادرست دولتمردان قاجار در تحریک ترکمن ها و در نتیجه تشدید این وضعیت بی تأثیر نبود که در ذیل به مواردی از آن اشاره می شود:

۱. قتل و کشتار بزرگ ایلات ترکمن و اسارت تعداد زیادی از زنان و کودکان آنها و غارت و سوزاندن سرزمینشان توسط لشکریان آقا محمد خان قاجار در سال ۱۲۱۲ق. باعث شد کینه های گذشته دو قوم نسبت به یکدیگر تجدید شود و خصومت آشتی ناپذیر و پایداری میان ترکمن ها و خاندان قاجار پدید آید که نتیجه شوم آن گریبانگیر مردمان بی دفاع مناطق مرزی و روستایی شمال ایران شد.

۲. لشکرکشی عباس میرزا نایب السلطنه به خراسان در سال ۱۲۴۸ق. که به کشتار و اسارت تعداد زیادی ترکمن و غارت و تخریب مساکنشان منجر شد نه تنها فتنه این ایلات چادر نشین را از بین نبرد بلکه در اثر خشم روزافزون و حس انتقام، ایلاتی که از هم دور افتاده بودند به یکدیگر پیوستند و ترکمن های مرو و سرخس یکی شدند و با تعداد کمتر اما با نفرتی بیشتر به چپاول و غارت پرداختند.

۳. سهل انگاری و بی توجهی دولتمردان قاجار نسبت به اوضاع شمال شرقی ایران در کنار بی کفایتی و ضعف دولت مرکزی در برقراری امنیت در این مناطق، زمینه مساعدی برای تجاوزات و تاخت و تازهای مکرر ترکمن ها فراهم آورده بود. به طور مثال بنا به گفته اعتمادالسلطنه در تاریخ منتظم ناصری، بی اعتنائی امنای دولت ایران، منجر به تجاوزات مکرر محمد امین خان ازبک به مرو و نهب و غارت این شهر شده بود.

عامل دیگری که منجر به تداوم این تهاجمات شد، به نوع معیشت ترکمن ها بر می گشت. آنها زندگی مبتنی بر چادرنشینی داشتند و تنها بخش اندکی از اشتغالشان را کشاورزی تشکیل می داد. این مسأله در کنار خوی تجاوزکارانه این قوم زمینه مناسبی برای ترکمن ها به وجود آورد تا برای تأمین معاش خود به چپو و غارت سایر اقوام مجاور خود روی آورند. بنابراین بدیهی بود که تجاوزات ترکمن ها تا زمانی که مجبور به یکجا نشینی شوند، ادامه یابد.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۵۵) *امیرکبیر و ایران*، چاپ چهارم، تهران، خوارزمی.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن بن علی (۱۳۶۴) *مرآت البلدان*، به تصحیح پرتو نوری علا و محمد علی سپانلو، تهران، اسفار.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن بن علی، (۱۳۶۷) *تاریخ منتظم ناصری*، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.
- اعتضادالسلطنه، علی قلی میرزا (۱۳۷۰) *اکسیرالتواریخ*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، یسمن.
- بارنز، الکس، (۱۳۶۶) *سفرنامه (سفر به ایران در عهد فتحعلیشاه قاجار)*، ترجمه حسن سلطانی فر، نشر معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- بیانی، خانابا، (۱۳۷۵) *پنججاه سال تاریخ ناصری (مستند به اسناد تاریخی و آرشیوی)*، ج. ۲، تهران، نشر علم.
- جمال زاده، محمد علی، (۱۳۵۷) *جنگ ترکمن، تهران، جاویدان*.
- روشنی زعفرانلو، قدرت الله (۱۳۵۶)، *سه سفرنامه هرات، مرو، مشهد، تهران، نشر توس*.
- صفائی، ابراهیم، (۱۳۵۵) *اسناد برگزیده از سپهسالار - ظل السلطان - دبیرالملک، تهران، بابک*.
- سایکس، سرپرسی، (۱۳۶۳) *سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران*، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، لوحه.
- سپهر(لسان الملک)، محمد تقی، (۱۳۷۷) *ناسخ التواریخ*، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، اساطیر.

شیل، ماری لئونورا، (۱۳۶۲) *خاطرات لیدی شیل (همسر وزیر مختار انگلیس در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه)*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو.

فریزر، جیمز بیلی، (۱۳۶۴) *سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی*، ترجمه منوچهر امیری، تهران، توس.

گراوت واتسن، رابرت، (۱۳۴۸) *تاریخ ایران (از ابتدای قرن نوزدهم تا ۱۸۵۸م)*، ترجمه وحید مازندرانی، بی جا.

محمد علی خان غفور، (بی تا) *روزنامه سفر خوارزم*، به کوشش محمد حسن کاووسی عراقی و محمد نادر نصیری مقدم، بی جا.

موریه، جیمز جاستی نین، (۱۳۸۶) *سیاحت در ایران و ارمنستان و آسیای شرقی و استانبول*، ترجمه ابوالقاسم سرّی، تهران، توس.

موزر، هنری، (۱۳۵۶) *سفرنامه ترکستان و ایران*، به کوشش محمد گلبن، تهران، سحر.

وامبری، آرمینیوس، (۱۳۷۰) *سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه*، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

وامبری، آرمینیوس، (۱۳۸۰) *تاریخ بخارا*، ترجمه سید محمد روحانی، تهران، سروش.

وامبری، آرمینیوس، (۱۳۷۲) *زندگی و سفرهای وامبری*، ترجمه محمد حسین آریا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

هدایت، رضا قلی بن محمد هادی، (۱۳۵۶) *سفارت نامه خوارزم*، به کوشش علی حصوری، چاپ اول، طهوری.

یوسفی نیا، علی اصغر، (۱۳۷۳) *تاریخ تنکابن (محال ثلاث)*، تهران، قطره.

Eastwick, Edward Backhouse, (1976), *Journal of diplomate`s three years , residence in Persia*; Tehran : Imperial Organization for Social Services .

J. P. Ferrier, (1857), *Caravan journeys and Wanderings in Persia ,Afghanistan, Turkistan and Beloochistan*; London.

Kinneir, sir john Mackdonald, (1973), *A goeographical memoir of the persian empire*, New York, Arno Press.